

# گلستان

## واژه‌های انگلیسی

ارائه‌ی تمامی واژه‌های لازم برای یادگیری زبان انگلیسی

بر اساس کتاب «۴۰۰۰ واژه‌ی ضروری انگلیسی»

ارائه‌ی چندین ترجمه‌ی فارسی برای هر واژه، جهت روشن‌سازی معنای آن

مناسب برای همه سنین

مناسب برای همه‌ی زبان‌آموزان - در هر سطحی از دانش زبان انگلیسی

مناسب برای امتحانات مدارس و دانشگاه‌ها (همه‌ی مقاطع تحصیلی)

ترکیب رنگ مناسب، فونت مناسب و قالب‌بندی زیبا و منظم کتاب

قابل استفاده با موبایل، تبلت، رایانه (فرمت PDF)

معین فروردین

## به نام خداوندگار زبان آموزان و زبان آموزان

پدیدآورنده:

- معین فروردین

ناشر:

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک

تاریخ انتشار:

- چله‌ی زمستان ۹۴

نوبت چاپ:

- با احترام به طبیعت، چاپ نمی‌شود. فقط نسخه‌ی الکترونیکی -PDF- موجود است.

قیمت:

- ۱۰۰۰ تومان. قابل داره! - ؟

وبسایت:

- EnglishVajeh.ir

گلستان واژه‌های انگلیسی

اصولاً مقدمه و مقدمه نویسی برای نویسندگان است؛ و ما این را از خود مبرا می‌دانیم، اما چه کنیم که هر اثری و مخصوصاً آثار مکتوب نیاز مبرمی به مقدمه دارند.

معمولاً مشکل خیلی از افراد در زمینه یادگیری، کم‌هوشی و نادانی نیست. خیلی از افراد به این دلیل شروع به کاری نمی‌کنند که نمی‌دانند از کجا شروع کنند و نقطه‌ی شروع کجاست؟! یا اگر هم فهمیدند، منبع مناسبی را متناسب با خودشان نمی‌یابند.

یکی از این زمینه‌ها یادگیری زبان انگلیسی است؛ که در این عرصه تسلط بر واژگان زبان انگلیسی اهمیت والایی دارد. اهمیت تسلط بر واژگان زبان انگلیسی از آن جهت است که پایه‌ای برای تقویت چهار مهارت اصلی زبان انگلیسی است. (مهارت گفتاری (Speaking)، مهارت شنیداری (Listening)، مهارت نگارش (Writing) و مهارت خواندن (Reading)). این اهمیت ما را بر آن داشت که کتابی مناسب و متناسب با نیاز زبان‌آموزان در زمینه‌ی واژگان زبان انگلیسی گردآوری کنیم. مبنای کار خود را واژگان کتاب «4000 essential english word» قرار نهادیم و در مرحله‌ی اول همه‌ی 4000 واژه‌ی این کتاب را ترجمه کردیم. برای هر واژه چندین ترجمه آوردیم تا معنی واژه‌ی موردنظر به‌خوبی درک و فهمیده شود. اکثر این ترجمه‌ها با دقت بسیاری از دیکشنری معروف و معتبر «آریان‌پور» و بعضاً از دیکشنری‌های آنلاین و کامپیوتری انتخاب شده‌اند. در انتخاب واژه‌های این کتاب، کاربردی بودن آن‌ها موردتوجه قرار گرفته است و ما نیز ترجمه‌ها را بر همان اساس کاربردی و ضروری بودن انتخاب نموده‌ایم.

امید است ترجمه واژگان کتاب «4000 essential english word» - که برای اولین بار به‌صورت کتاب در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته است - موردتوجه عزیزان قرار بگیرد.

اولین جلد کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی»، ترجمه‌ی 600 واژه‌ی اول کتاب «4000 essential english word» را در بردارد. برای دستیابی به ادامه واژه‌ها و صدا البته ترجمه‌ی آن‌ها به سایت [EnglishVajeh.ir](http://EnglishVajeh.ir) مراجعه نمایید و بدون محدودیت آن‌ها را در قالب PDF دانلود کنید. همچنین [کانال تلگرامی ما \(telegram.me/EnglishVajeh\\_ir\)](https://t.me/EnglishVajeh_ir) (کلیک کنید) نیز راه حل مناسب و سریعی برای دستیابی به سایر جلدهای کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» و مطالب مرتبط با آن است.

## کمی در مورد نحوه‌ی خرید این کتاب

همان‌طور که گفتیم شما محدودیتی برای دانلود این کتاب ندارید؛ یعنی شما به‌راحتی می‌توانید با مراجعه به [سایت ما](http://EnglishVajeh.ir) این مجموعه‌ی ترجمه‌شده را بدون محدودیت دانلود کنید.

یعنی اینکه ما برای هر جلد، قیمت 1000 تومان را تعیین کرده‌ایم و امکان خرید آسان از دو طریق 1- خرید موبایلی (شماره‌گیری کد: #361256\*36111\*720\*) 2- [خرید اینترنتی \(EnglishVajeh.ir/pay\)](http://EnglishVajeh.ir/pay) (کلیک کنید) وجود دارد، اما **نظارت و کنترلی بر خرید یا عدم خرید شما وجود ندارد** و این تصمیم کاملاً به اختیار شما خواهد بود.

سخن خود ما در مورد پرداخت هزینه‌ی آثار دیگران این است که:

اگر محصولی برای ما ارزش دارد و از آن استفاده می‌کنیم، قیمت آن را می‌پردازیم، در غیر این صورت به آن نگاهی می‌اندازیم و از کنار آن می‌گذریم؛ مانند سایر کالاها و اجناسی که روزانه در خیابان‌ها و بازارچه‌ها می‌بینیم ولی به دلیل اینکه موردنیاز و مورداستفاده‌ی ما نیستند، یا اینکه برای ما ارزشمند نیستند، بابت آن پولی نمی‌پردازیم.

تقديم به:

محم

م

م

...!

## شما می‌توانید:

- این کتاب را برای خود چاپ کنید.
- این کتاب را برای دیگران بفرستید، به هر طریق، با هر چیزی.
- این کتاب را بر روی سایت خود قرار دهید. با ذکر منبع: EnglishVajeh.ir

## شما نمی‌توانید:

- این کتاب را بفروشید.
- محتوای این کتاب را تغییر دهید.

از شما سپاسگزاریم. از این جهت که توانایی‌های خود را در جهت مثبتِ فضیلت به کار می‌گیرید.

# Lessons:

Lesson 1 .....	1
Lesson 2 .....	4
Lesson 3 .....	7
Lesson 4 .....	10
Lesson 5 .....	13
Lesson 6 .....	16
Lesson 7 .....	19
Lesson 8 .....	22
Lesson 9 .....	25
Lesson 10 .....	28
Lesson 11 .....	31
Lesson 12 .....	34
Lesson 13 .....	37
Lesson 14 .....	40
Lesson 15 .....	43
Lesson 16 .....	46
Lesson 17 .....	49
Lesson 18 .....	52
Lesson 19 .....	55
Lesson 20 .....	58
Lesson 21 .....	61
Lesson 22 .....	64
Lesson 23 .....	67
Lesson 24 .....	70
Lesson 25 .....	73
Lesson 26 .....	76
Lesson 27 .....	79
Lesson 28 .....	82
Lesson 29 .....	85
Lesson 30 .....	88

Volume 1:

# Lesson 1

## Afraid

ترسیده، هراسان

When someone is afraid, they feel fear.  
The woman was afraid of what she saw.

## Agree

موافقت کردن، قبول کردن، موافق بودن، همراهی بودن، یکدل بودن

To agree is to say "yes" or to think the same way.  
A: The food is very good in that restaurant. B: I agree with you.

## Angry

خشمگین، برآشفته، غضبناک، عصبانی

When someone is angry, they may want to speak loudly or fight.  
She didn't do her homework, so her father is angry.

## Arrive

(از راه) رسیدن، وارد شدن، آمدن، فرارسیدن

To arrive is to get to or reach some place.  
The bus always arrives at the corner of my street at 4:00.

## Attack

حمله کردن، تاخت و تاز کردن، یورش بردن، تک کردن

To attack is to try to fight or to hurt.  
The man with the sword attacked the other man first.

## Bottom

ته، پایین ترین بخش هر چیز، زیر، کف، تحتانی

The bottom is the lowest part.  
The bottom of my shoe has a hole in it.

## Clever

زرنګ، زیرک، زبل، زبردست، هژبر

When someone is clever, they can solve a hard puzzle or problem.  
The clever boy thought of a good idea.

## Cruel

سنگدل، بی رحم، ظالم، ستمگر، ستمکار، مردم آزار

When someone is cruel, they do bad things to hurt others.  
The cruel man yelled at his sister.

## Finally

بالاخره، عاقبت، سرانجام، در پایان، آخرسر، بعد از همه‌ی این حرف‌ها

If something happens finally, it happens after a longtime or at the end.  
He finally crossed the finish line after five hours of running.

## Hide

پنهان کردن یا شدن، نهفتن، نهان کردن، قایم شدن، مخفی شدن

To hide is to try not to let others see you.  
The other children will hide while you count to 100.

## Hunt

شکار کردن، صید کردن، به شکار رفتن، نخجیر کردن

To hunt is to look for or search for an animal to kill.  
Long ago, people hunted with bows and arrows.

## Lot

(عامیانه) بسیار، خیلی، یک عالمه، یک دنیا

A lot means a large number or amount of people, animals, things, etc.  
There are a lot of apples in the basket.

## Middle

(زمان، فاصله، محدوده و ...) وسط (اواسط)، میان، مرکز، عوان، میانه

The middle of something is the center or halfway point.  
The Canadian flag has a maple leaf in the middle of it.



## Moment

(زمان) لحظه، دم، آن

A moment is a second or a very short time.

I was only a few moments late for the meeting.

## Pleased

خشنود، خوشوقت، خرسند، راضی

When someone is pleased, they are happy.

She was pleased with the phone call she received.

## Promise

قول دادن، پیمان بستن، وعده دادن، عهد کردن، تعهد دادن

To promise is to say you will do something for sure.

He promised to return my key by tomorrow.

## Reply

(متقابلاً) عمل کردن، پاسخ دادن، عمل به مثل کردن

To reply is to give an answer or say back to someone.

She asked him what time his meeting was. He replied, "At three."

## Safe

ایمن، امن، امان، مصون، صحیح و سالم، بی خطر، قابل اعتماد

When a person is safe, they are not in danger.

Put on your seat belt in the car to be safe.

## Trick

ترفند، حيله، نیرنگ، مکر، حقه، کلک، شيله، حقه بازی، تردستی

A trick is something you do to fool another person.

His card trick really surprised us.

## Well

بسیار خوب، نیک – خُب، به به

You use well to say that something was done in a good way.

The couple can dance quite well.

## Volume 1:

# Lesson 2

### Adventure

ماجراجویی، کارهای مخاطره‌آمیز کردن

An adventure is a fun or exciting thing that you do.  
Riding in the rough water was an adventure.

### Approach

نزدیک کردن یا شدن، رسیدن به

To approach something means to move close to it.  
The boy approached his school.

### Carefully

با دقت زیاد، دقیقانه

Carefully means with great attention, especially to detail or safety.  
The baby carefully climbed down the stairs.

### Chemical

ماده شیمیایی، کیمیایی

A chemical is something that scientists use in chemistry.  
The scientist mixed the chemicals.

### Create

خلق کردن، آفریدن، اختراع کردن، هست کردن، پدید آوردن

To create means to make something new.  
She created an igloo from blocks of snow.

### Evil

خبیث، نابکار، شیطانی، اهریمنی، بد، شر، سفله، دیوسیرت، بدسگال

Evil describes something or someone bad or cruel, not good.  
The evil figure scared us all.

## Experiment

آزمایش، تجربه، امتحان عملی

An experiment is a test that you do to see what will happen.  
The student did an experiment in science class.

## Kill

کشتن، به قتل رساندن، ذبح کردن – از بین بردن، نابود کردن

To kill someone or something is to make them die.  
I killed the fly with a fly swatter.

## Laboratory

آزمایشگاه، لابراتوار

A laboratory is a room where a scientist works.  
My mother works in a laboratory.

## Laugh

صدای خنده، خنده

Laugh is the sound made when someone is happy or a funny thing occurs.  
The sound of their laugh filled the room.

## Loud

(صدا)ی بلند، رسا، پر آوا – پرسروصدا، پرغوغا، گوش خراش

If a sound is loud, it is strong and very easy to hear.  
The man's voice was so loud that we all could hear him.

## Nervous

عصبی، متشنج، دستپاچه، بی قرار، بی آرام

When a person is nervous, they think something bad will happen.  
The boy became nervous when he heard the news.

## Noise

سروصدا، همهمه، نویز، پارازیت، تلق تلوق

A noise is an unpleasant sound.  
The crying baby made a loud noise.

## Project

پروژه، طرح، شما، برنامه

A project is a type of work that you do for school or a job.

His afternoon work project was to paint the room green.

## Scare

ترساندن، هراساندن - چشم‌زهره گرفتن

To scare someone is to make them feel afraid.

My uncle was scared by what he saw in the room.

## Secret

راز، مخفی - اطلاعات سری، مخفیانه، محرمانه

A secret is something that you do not tell other people.

The two boys were sharing a secret.

## Shout

فریاد، داد، جیغ، فغان، غریو، خروش

To shout is to say something loudly.

My boss shouted at me because I was late for work.

## Smell

بوییدن، بو کردن، استشمام کردن، بو کشیدن

To smell something means to use your nose to sense it.

The two friends smelled the flower.

## Terrible

وحشتناک، هولناک، مخوف، وحشت‌آور، ترسناک، بسیار بد

If something is terrible, it is very bad.

The way he treated his classmate was terrible.

## Worse

بدتر، وخیم‌تر، سلامتی یا حال بدتر، از این بدتر

If something is worse, it is of poorer quality than another thing.

Business was worse this month than last month.

# Volume 1:

## Lesson 3

### **Alien**

موجود فضایی - بیگانه، تبعه‌ی خارجی، غریبه

An alien is a creature from a different world.

The alien came in peace.

### **Among**

میان، در میان (چند نفر یا چند گروه یا ...)

If you are among certain things, they are all around you.

There was a red apple among the green ones.

### **Chart**

نمودار، دیاگرام، گراف، جدول

A chart is a list of information.

We used a chart to see how we had improved.

### **Cloud**

ابر

A cloud is a group of water drops in the sky.

The sky was filled with white clouds.

### **Comprehend**

درک کردن، فهمیدن، فراگرفتن

To comprehend something is to understand it.

Henry could not comprehend the message.

### **Describe**

شرح دادن، توصیف کردن، وصف کردن

To describe is to say or write what someone or something is like.

They described their tree as colorful with gold ribbon and a star.

## Ever

در هر صورت - همیشه، همواره - هرگز، هیچ

Ever means at any time.

Going skiing last winter was the most fun I've ever had.

## Fail

موفق نشدن، شکست خوردن - ورشکست شدن - مردود شدن

To fail means you do not succeed in what you try to do.

Since he failed to get the job, he was sad.

## Friendly

دوستانه، صمیمانه، مهربانانه

Friendly is behaving in a pleasant, kind way toward someone.

The friendly animals came up to the girl.

## Grade

امتیاز، نمره، رتبه

A grade is a score or mark given to someone's work.

I managed to get good grades on my report card.

## Instead

در عوض، به جای

Instead means in place of.

He ate the carrot instead of the ice cream.

## Library

کتابخانه، قرائت خانه

A library is a place where you go to read books.

The library at school is full of books.

## Planet

سیاره، ستارک

A planet is a large round thing in space.

Saturn is the planet with the ring around it.

## Report

گزارش (کار، تمرین و ...)، آگه داد، راپُرت

A report is something students write for school.  
Karen had trouble writing her report.

## Several

چندین، چند - مختلف، متعدد

Several is more than two but not many.  
He had to read several books for class.

## Solve

(مسئله و ...) حل کردن، پاسخ‌یابی کردن، چاره‌جویی کردن

To solve something is to find an answer to it.  
All the students could easily solve the math problem.

## Suddenly

ناگهان، غفلتاً، یکهو، به‌طور ناگهانی، ناگاه

If something happens suddenly, it happens quickly and unexpectedly.  
I was suddenly surprised by the cake my friends brought me.

## Suppose

حدس زدن، (حدساً) فکر کردن - فرض کردن، پنداشتن، گمان کردن

To suppose is to guess.  
I suppose I should go home now.

## Universe

گیتی، جهان، کائنات - جامعه

The universe is the known or supposed objects in space.  
The universe is so large that it cannot be measured.

## View

نگاه کردن، نظر کردن، نظر افکندن - چشم‌انداز، منظره

To view is to look at something.  
Michael likes to view himself in the mirror.

## Volume 1:

# Lesson 4

### Appropriate

مناسب، درخور، پسندیده، شایسته، بجا

When a thing is appropriate, it is right or normal.  
it's appropriate to wear a suit when you go to the office.

### Avoid

دوری کردن از، اجتناب کردن، احتراز کردن، پرهیز کردن

To avoid something is to stay away from it.  
Avoid the broken bottle on the floor.

### Behave

(به طرز بخصوصی) رفتار کردن، سلوک کردن

To behave is to act in a particular way, especially to be good.  
She always behaves well when her father is around.

### Calm

آرام (دارای آرامش)، متین، آسودگی

When someone is calm, they do not get excited or upset.  
A nice warm bath makes me feel so calm.

### Concern

دلواپسی، نگرانی

Concern is a feeling of worry.  
I was filled with concern after reading the newspaper.

### Content

قانع بودن به، راضی بودن به، قناعت کردن به

To be content is to be happy and not want more.  
The baby looked very content sitting on the floor.



## Expect

(پیدایش یا وقوع چیزی را) محتمل پنداشتن، انتظار داشتن، توقع داشتن

If you expect something to happen, you believe it will happen.

I expect the bus to be here very soon.

## Frequently

اغلب، مکرر، به طور پی در پی، دم به دم

When something happens frequently, it happens often.

We meet frequently, either at the beginning or ending of the week.

## Habit

عادت، خوی، منش

A habit is a thing that you do often.

Smoking is a bad habit that can kill you.

## Instruct

آموزاندن، یاددادن، تدریس کردن، تعلیم دادن – راهنمایی کردن

To instruct is to teach.

My teacher instructs us in several subjects.

## Issue

قضیه، مسئله، جُستار، موضوع مهم، سخن مایه، درون مایه

An issue is an important topic.

The men spoke about issues that were important to the people.

## None

هیچ یک، هیچ کدام، هیچ کس – به هیچ وجه، اصلاً

None means not any of someone or something.

He spent all his money. There is none left.

## Patient

بردبار، شکیب، صبور، شکیبا – خوددار، پرتحمل، پرحوصله

If a person is patient, they don't become angry or upset easily.

I had to be patient and wait until 5 o'clock to leave.

## Positive

مثبت – بی شبهه، مطمئن

If something is positive, it is good.

She has a positive future ahead of her after finishing college.

## Punish

ادب کردن، تنبیه کردن، مجازات کردن، کیفر دادن، گوشمال دادن

To punish means to make someone suffer for breaking the rules or laws.

To punish me, my teacher had me stand in the corner.

## Represent

ارائه دادن، بیان کردن ابراز کردن، اظهار کردن

To represent is to speak or act for a person or group.

My lawyer will represent me in court.

## Shake

تکان دادن، جنباندن، لرزاندن، لرزیدن، مرتعش کردن

To shake is to move back and forth or up and down quickly.

When people shake hands, it usually means they agree.

## Spread

گسترده کردن، پهن کردن – پخش کردن، تقسیم کردن، پاشاندن

To spread is to move quickly to more places.

I like to spread butter on my toast.

## Stroll

قدم زدن، در گردش بودن، خیابان گز کردن، پرسه زدن

To stroll means to walk slowly and calmly.

My dog and I strolled through the park today.

## Village

دهکده، روستا، ده، قریه

A village is a very small town.

There are only a few houses in my village

# Volume 1:

## Lesson 5

### Aware

آگاه، باخبر، بااطلاع، ملتفت، مطلع

If you are aware of something, you know about it.  
I was not aware of the ringing phone.

### Badly

به‌طور بد، به‌طور ناشایسته، به بدی

Badly means in a severe or harmful way.  
He hurt his arm badly playing with friends.

### Belong

تعلق داشتن به، مال کسی بودن - وابسته بودن به، رابطه داشتن با، عضو بودن

If something belongs to you, you own it.  
The blue suit belongs to Paul.

### Continue

ادامه دادن، دنبال کردن، دوام آوردن، طول کشیدن، از سر گرفتن

To continue something is to keep doing it.  
She stood under her umbrella as the rain continued to fall.

### Error

لغزش، اشتباه، غلط، خطا - عقیده نادرست، کژ باوری - گمراهی، انحراف

An error is something you do wrong.  
I made an error on my report, so my boss was angry.

### Experience

تجربه، ورزشیدگی، کارآموده، کارکشتگی، کاردیدگی

An experience is something you have seen or done.  
Rock climbing was a fun experience.

**Field**

دشت، زمین، صحرا، کشتزار، پالیز – میدان (ورزش) زمین ورزش

A field is a big area of land.  
The field of flowers looked so pretty.

**Hurt**

آسیب رساندن، صدمه زدن، گزند رساندن، آزدن، زخمی کردن

To hurt is to do something that makes you feel pain.  
She hurt her leg falling down the stairs.

**Judgment**

قضاوت، داوری، دادرسی، حکم، رأی

Judgment is the ability to form opinions or decisions.  
It's good judgment to recycle your aluminum cans.

**Likely**

محتمل، شدنی، احتمالی، امیدوارکننده، نویدبخش، به احتمال زیاد

If something likely happens, it will probably happen.  
I will likely stay at home and watch TV tonight.

**Normal**

عادی، معمولی، متعارف، طبیعی، بهنجار

If something is normal, it is not strange nor surprising to you.  
It is normal for me to bathe every night.

**Rare**

نادر، کمیاب، نایاب – رقیق، کم تراکم، کم چگال

If something is rare, you do not see it very often.  
It is rare for him to miss his flight.

**Relax**

آرامش دادن، آرام گرفتن، آرمیدن، استراحت کردن، آسان گرفتن، آسودن

To relax is to rest.  
The frog relaxed in the warm sun.

## Request

درخواست کردن، تقاضا کردن، خواهش کردن، تمنا کردن

To request something is to ask for it.

The little girl requested a special gift from Santa Claus.

## Reside

اقامت کردن یا داشتن، مقیم بودن، سکونت کردن یا داشتن، ماندگار شدن

To reside means to live somewhere permanently or for a long time.

My brother and his family reside in a lovely house on the beach.

## Result

نتیجه، پیامد، حاصل، ره آورد، باز آورد، ثمر، برآیند

A result is something that happens because of something else.

As a result of all the rain, the man had to climb on the roof.

## Roll

غلتاندن، غلتیدن، چرخاندن، پیچاندن، گرداندن

To roll is to move by turning over and over.

You must roll the ball into the pins when you bowl.

## Since

(زمان) از، از آن موقع، از آن هنگام (تاکنون)، از زمانی که، از وقتی که

Since is used to talk about a past event still happening now.

Since 1992, he has been driving that car.

## Visible

مرئی، قابل رؤیت، دید پذیر، پیدا، دیده شدنی، آشکار، مشهود، پدیدار

If something is visible, it can be seen.

The moon and stars were visible in the night sky.

## Wild

وحشی، جنگلی، خودرو، نا پرورده، هر چیزی که در طبیعت یافت می شود

If something is wild, it is found in nature.

You should be careful around a fox, because it is a wild animal.

## Volume 1:

# Lesson 6

### Advantage

برتری، مزیت، تفوق، (آوانتاژ)

An advantage is something that helps you.  
Being tall is an advantage to a basketball player.

### Cause

سبب، علت، موجب، دلیل، انگیزه

To cause is to make something happen.  
The cold weather caused her to get sick.

### Choice

انتخاب، گزینش – گزینه، امکان – برگزیده، منتخب

A choice is the act or possibility of picking something.  
I had my choice of five doors to open.

### Community

اجتماع، جامعه، مجمع

A community is a group of people who live together.  
The kids from my community usually play together.

### Dead

مرده، بی‌جان، غیرزنده – بی‌نیرو، بی‌حس

To be dead is to not be alive.  
A dead person is usually buried in the ground.

### Distance

فاصله، مسافت، دوری، بُعد

The distance between two things is how far it is between them.  
The distance between the Earth and the Moon is 384,400 kilometers.

## Escape

فرار کردن، گریختن، رهایی جستن، جان به در بردن

To escape is to run away from something bad.  
The butterfly could not escape from the cage.

## Face

روبه‌رو شدن با، مقابله کردن با، رودررو شدن با

If you face a problem, you deal with it.  
My sister and I have to find a better way to face our differences.

## Follow

تعقیب کردن، دنبال کردن، پیروی کردن از، متابعت کردن

To follow means to go behind someone and go where they go.  
The little boy followed his mother home.

## Fright

ترس (ناگهانی)، هراس، وحشت، دلهره، هُل

Fright is the feeling of being scared.  
She was filled with fright.

## Ghost

روح، شَبَح، روان، جان

A ghost is the spirit of a dead person.  
Many people are afraid of ghosts.

## Individual

انفرادی، اختصاصی، تکی – منفرد، مجزا

An individual is one person.  
Only one individual could win the bicycle race.

## Pet

(جانور) اهلی، دست‌آموز، خانگی

A pet is an animal that lives with people.  
Out of all my pets, the dog is my favorite.

## Reach

رسیدن به، نائل شدن به

To reach means to arrive at a place.

I was happy to finally reach my destination.

## Return

برگشتن، مراجعت کردن، بازگشتن - برگرداندن، پس فرستادن

To return is to go back to a place.

I was happy to return home to my mom after school.

## Survive

جان به در بردن، زنده ماندن، دوام آوردن، بقا یافتن، سپری کردن

To survive is to stay alive.

My dog survived her fall into the water.

## Upset

ناراحت کردن، نگران کردن، رنجیدن، دلخور شدن

To be upset is to be unhappy about something.

She was upset because she broke her toy.

## Voice

صدا، صوت، آوا، ندا

A voice is the sound a person makes when they talk or sing.

He used a microphone, so everyone could hear his voice.

## Weather

آب‌وهوا، شرایط جوی

The weather is the condition of the air: hot, rainy, windy, etc.

The weather can be sunny, rainy, or cold.

## Wise

خردمند، باخرد، عاقل، باتدبیر، فرزانه، حکیم

To be wise is to use experience and intelligence to make good choices.

Many people believe that owls are very wise animals.



## Volume 1:

# Lesson 7

### Allow

اجازه دادن، رخصت دادن، جایز شمردن، ممکن ساختن، امکان دادن

To allow something to happen means to let it happen.

Having a ticket will allow you to enter the show.

### Announce

آگهی دادن، اعلام کردن، اخطار کردن، خبر دادن

To announce something is to make it known.

He announced to everyone his new idea for the company.

### Beside

در کنار، مجاور، پهلوی

When someone or something is beside you, they are next to you.

The two brothers stood beside each other.

### Challenge

چالش، کلنجار، به مبارزه طلبی

A challenge is something difficult to complete.

it was a challenge to climb to the top of the mountain.

### Claim

ادعا کردن، مدعی شدن، خواستار بودن، طلب کردن

To claim means to say that something is true.

He claimed to know why the country's laws were weak.

### Condition

وضعیت، موقعیت، حالت

The condition of someone or something is the state that they are in.

The patient's condition was very good.

## Contribute

اعطا کردن، بخشیدن، کمک کردن، ارزانی داشتن – دخیل بودن در

To contribute to something means to do something to make it successful.  
We decided to contribute money to the new hospital.

## Difference

تفاوت، اختلاف، فرق، تفاضل

A difference is a way that something is not like other things.  
The biggest difference between the birds is the color of their feathers.

## Divide

تقسیم کردن، بخش کردن، جدا کردن (از هم)

To divide something is to make it into smaller parts.  
We divided the pizza.

## Expert

متخصص، کارشناس، ماهر، خبره، اهل فن

An expert is someone who is very good at doing something.  
The wizard was an expert at magic.

## Famous

مشهور، معروف، نامی، بلندآوازه، نامی، نامور

If someone or something is famous, they are known to many people.  
The Eiffel Tower in Paris is very famous.

## Force

زور، نیرو، قدرت، توان

Force is a person's strength or power.  
He used all his force to try and open the door.

## Harm

آسیب، صدمه، اذیت، زیان، ضرر، خسارت

Harm is hurt or problems caused to someone or something.  
A hot iron can cause great harm if you are not careful.

## Lay

(معمولاً با: on یا in) قرار دادن، نهادن، گذاشتن

To lay means to put or place in a horizontal or flat position.  
Don't lay your socks on the floor.

## Peace

صلح و صفا، آشتی، صلح، آرامش، نبودن جنگ

Peace is a time without war.  
A white dove is a symbol for peace.

## Prince

شاهزاده، شاهپور، ولیعهد

A prince is the son of a king.  
The prince and the princess were married.

## Protect

حفاظت کردن، حمایت کردن، حراست کردن، نگهداری کردن

To protect someone is to stop them from getting hurt.  
Firemen protect us from fires.

## Sense

احساس کردن، حس کردن، سوهش کردن

To sense something is to know about it without being told.  
I could sense that he was watching me.

## Sudden

ناگهانی، بی خبر، بی مقدمه، فوری، به طور غافلگیر، غیر منتظره، سریع

When something is sudden, it happens very quickly.  
He felt a sudden pain in his chest.

## Therefore

بنابراین، از این رو، لذا، در نتیجه

Therefore means for this reason.  
He is fat. Therefore, he will go on a diet.

## Volume 1:

# Lesson 8

### Accept

پذیرفتن، قبول کردن پسندیدن، رضایت دادن، توافق کردن

To accept something that is offered is to take it.

I accepted the girl's very nice gift.

### Arrange

مرتب کردن، ترتیب دادن، آراستن، چیدن، طبقه بندی کردن

To arrange things is to put them in the right place.

Please arrange the bowling pins in order so we can play.

### Attend

حضور داشتن، بودن در، شرکت داشتن در

To attend something is to go to it.

My sister and I attend the same school.

### Balance

متعادل کردن شدن، هم تراز کردن، تعادل خود را حفظ کردن

To balance something is to keep it from falling.

We saw an elephant balance itself on a ball.

### Contrast

تضاد، تفاوت (بین دو چیز مورد مقایسه)، تقابل

A contrast is the sharp difference between two things.

The contrast between my parents is very noticeable.

### Encourage

ترغیب کردن، تشویق کردن، دلگرمی دادن، انگیزاندن، شور دادن

To encourage someone is to make them want to do something.

My football coach will encourage us when we are losing.

## Familiar

آشنا، شناس، خودی، خودمانی، دوست صمیمی

If someone or something is familiar to you, you know them well.  
The two friends were very familiar with each other.

## Grab

قاپیدن، ناگهان و با زور گرفتن، ربودن

To grab is to take a hold of someone or something suddenly.  
I grabbed a pear from the tree.

## Hang

آویختن، آویزان کردن، (عکس و ...) به دیوار زدن، از دیوار آویختن

To hang something is to keep it above the ground.  
I drew a picture of my family, and my mother hung it on the wall.

## Huge

سترگ، کلان، گنده، تنومند، بزرگ جثه

If something is huge, it is very big.  
At work, my father drives a huge truck.

## Necessary

لازم، واجب، ضروری، بایسته، بایا

If something is necessary, you must do it.  
It is necessary to have a passport when you travel to a foreign country.

## Pattern

الگو، نمونه، سرمشق، طرح، نقشه، روال، اسلوب، منوال

A pattern is a way in which something is done or organized.  
My pattern of brushing my teeth is the same as most people's.

## Propose

پیشنهاد کردن، قصد داشتن، در نظر داشتن

To propose something is to say that it should be done.  
Santa Claus proposed that I try to be a good boy all year.

## Purpose

مقصود، منظور، عزم، خواسته، هدف

A purpose is the reason that you do something.  
The purpose of exercising is to get into shape.

## Release

رها کردن، آزاد کردن، ول کردن - (کتاب و ...) منتشر ساختن

To release something is to stop holding it.  
She released the bird from her hands.

## Require

لازم داشتن، خواستن، نیاز داشتن، مستلزم بودن

To require something is to say that it is necessary.  
We require teachers to have a university degree.

## Single

تک، تنها، منفرد، یک نفری، مجرد

If something is single, then there is only one.  
I have a single key in my hand.

## Success

کامیابی، موفقیت، پیروزی، توفیق، کامروایی

Success is doing something well that you choose to do.  
My daughter was a big success at school.

## Tear

گسستن، پاره کردن، دراندن، چاک دادن، از هم بریدن، از هم پاشیدن

To tear something means to pull it apart.  
It is easy to tear paper.

## Theory

نظریه، دیدمان، بررسی فکری

A theory is an idea about how something works.  
We talked about Einstein's theory of relativity in class.

## Volume 1:

# Lesson 9

### Against

در برابر، مقابل، بر ضد، علیه، مخالف – جنب، پهلوی

To be against something is to be touching it or opposed to it.  
They both leaned against the wall.

### Beach

ساحل (معمولاً شنی یا ریگی)، کرانه (به‌ویژه محل شنا و آب‌تنی)

The beach is a sandy or rocky place by the ocean.  
The little girl built a sandcastle on the beach.

### Damage

آسیب زدن، صدمه زدن، خسارت به بار آوردن، زیان وارد آوردن

To damage something is to break it.  
The car was damaged in the accident.

### Discover

کشف کردن، نو یابی کردن

To discover something is to find it for the first time.  
I discovered some new information in this book!

### Emotion

احساسات، هیجانات، شور، هیجانی

An emotion is how you feel.  
anger is a common emotion that we all feel.

### Fix

تعمیر کردن، بازسازی کردن، چاره کردن، درمان کردن، درست کردن

To fix something is to make it work.  
My dad has many tools to help him fix broken things.

## Frank

صريح، پر صداقت، يکرو (در برابر: دو رو)، رگ، بی پرده

If you are frank, you are being very honest.

The teacher had a frank discussion with her students.

## Identify

شناسایی کردن، تعیین هویت کردن، شناختن، تشخیص دادن

To identify something is to be able to name it.

I used the file to identify his name.

## Island

جزیره، آب خست

An island is land in the middle of water.

japan is a group of islands.

## Ocean

اقیانوس

The ocean is all of the salt water that surrounds land.

The ocean can make powerful waves.

## Perhaps

شاید، گویا، چه بسا، ممکن است

Perhaps is used when you say that something could happen.

Perhaps I will eat an apple for lunch.

## Pleasant

خوشایند، دلپذیر، پسندیده، گوارا، باصفا

If something is pleasant, you enjoy it.

The character had a pleasant look on its face.

## Prevent

جلوگیری کردن، پیش گیری کردن، بازداشتن، مانع شدن

To prevent something is to stop it from happening.

The handcuffs prevented me from moving my hands.



## Rock

صخره، تخته سنگ

A rock is a hard thing in the dirt.  
I stacked rocks on top of one another.

## Save

نجات دادن، رها بخشیدن، سالم نگه داشتن

To save something is to keep it from being hurt.  
I want to help save the world.

## Step

گام برداشتن، قدم برداشتن، پا نهادن، راه رفتن

To step is to walk.  
Be careful where you step.

## Still

هنوز، همیشه، باین وجود، مع ذلک، باین حال

Still is used when you say that a situation keeps going on.  
They are still waiting in line to get tickets.

## Taste

مزه، طعم

A taste is the flavor something makes in your mouth.  
The taste of the fruit was sweet.

## Throw

پرتاب کردن، افکندن، پرت کردن، افکندن، انداختن

To throw something is to use your hand to make it go through the air.  
The pitcher can throw the baseball very fast.

## Wave

موج، خیزه، آبخیز

A wave is a line of water that moves higher than the rest of the water.  
The water was filled with large blue waves.

# Lesson 10

## Benefit

مزیت، منفعت، بهره‌مندی، سودمندی

A benefit is a good thing.

Being able to fly is a good benefit to birds.

## Certain

مطمئن، مسلم، یقین، حتماً، بی‌شک

If you are certain about something, you know it is true.

I am certain that zebras have stripes.

## Chance

بخت، اقبال، شانس، فرصت

A chance is an opportunity to do something.

I had a chance to see the Roman Coliseum last summer.

## Effect

اثر، تأثیر، نتیجه، پیامد، پی‌آیند

An effect is a change made by something else.

The medicine had a good effect on the boy.

## Essential

ضروری، واجب، عامل حیاتی، اساسی

If something is essential, it is very important and necessary.

It is essential to have oxygen when you scuba dive.

## Far

دوردست — دور، بعید

If something is far, it is not close.

It's far going from the east coast to the west coast of America.

## Focus

(توجه و ...) متمرکز کردن، تمرکز کردن

To focus on something is to think about it and pay attention to it.  
My mom always helps me to focus on my school work.

## Function

کارکرد، عملکرد، طرز کار، کارایی

The function of something is what it does.  
The function of a flashlight is to help you see in the dark.

## Grass

علف، سبزه، چمن، مَرغ، چمنزار، علفزار، مَرغزار

Grass is the green leaves that cover the ground.  
The grass looked so soft and green.

## Guard

پاسداری کردن، نگهبانی کردن، حراست کردن، کشیک دادن

To guard something is to take care of it.  
The police officer will guard us from any harm.

## Image

تصویر، عکس، نگاره، شمایل، تمثال

The image of something is a picture of it.  
The image of her eye was very clear.

## Immediate

بی‌درنگ، فوری، بلافاصله، به‌محض اینکه، آنی

If something is immediate, it happens quickly.  
An immediate response came from the pizza place.

## Primary

اساسی، اصلی، بنیادی، نخستین، اولیه

If something is primary, it is the most important thing.  
His primary thoughts are about money.

## Proud

مفتخر، سربلند، سرفراز، غرور آفرین، افتخار آفرین

If someone feels proud, they are happy about what they have done.  
She is proud of the picture she drew of her house.

## Remain

باقی ماندن، به جا ماندن، ماندن، ماندگار شدن

To remain somewhere is to stay there.  
My sister had to remain home since she was sick.

## Rest

از کار بازایستادن، آرام شدن، استراحت کردن، آرامش داشتن

To rest is to stop being active while the body gets back its strength.  
I rested on the couch after work.

## Separate

جدا، مجزا، نا متصل، نا همبسته، مُنفک

If two things are separate, they are not together.  
New York and Los Angeles are in two separate parts of America.

## Site

جا، محل، مکان، مقر

A site is a place.  
We found the perfect site for our picnic.

## Tail

دُم، دنباله

A tail is a part of an animal's body, sticking out from its rear or back.  
Our dog wags its tail when it's happy.

## Trouble

گرفتاری، مصیبت، دردسر، مخمسه، دشواری، زحمت، دغدغه

Trouble is a problem or a difficulty.  
I have trouble working with my boss.

## Volume 1:

# Lesson 11

### Any more

(در جملات منفی) بیشتر (از اینها)، این روزها، حالا

Any more means any longer.  
Her old pants don't fit her any more.

### Asleep

خواب، خوابیده، در خواب

When a person is asleep, they are not awake.  
The baby has been asleep for hours.

### Berry

(میوه) توت فرنگی، توت

A berry is a small round fruit that grows on certain plants and trees.  
The berry looked delicious.

### Collect

جمع آوری کردن، گردآوردن، انباشته کردن

To collect things is to group them together all in one place.  
I collected shells when I was younger.

### Compete

رقابت کردن با، مسابقه دادن، هم آوری کردن

To compete is to try to be better than someone.  
He will compete with very good athletes.

### Conversation

مکالمه، گفتگو، گفت و شنید

A conversation is a talk between people.  
There were two conversations going on at once.

## Creature

جاندار، آفریده، مخلوق، جانور

A creature is any living thing.

The creature we saw today was either a dolphin or a porpoise.

## Decision

تصمیم، قصد، عزم، گزیر

A decision is a choice.

He made the wrong decision.

## Either

(با or: either...or.... یا ... (این) ... یا ... (آن)، یکی یا دیگری، یکی از دوتا

Either is used with or to say there are two or more possibilities.

You can choose to be either white or black when you play chess.

## Forest

جنگل، بیشه

A forest is a place with lots of trees and animals.

I love to go walking in the forest.

## Ground

خاک، سطح زمین، زمین

The ground is the top part of the Earth that we walk on.

The ground under our feet was dry and brown.

## Introduce

معرفی کردن، آشنا کردن با، شناساندن، شناسا کردن، ارائه کردن

To introduce someone or something is to say who they are.

I introduced myself to our newest coworker today.

## Marry

ازدواج کردن، عروسی کردن، زن گرفتن، شوهر کردن

To marry is to legally become husband and wife.

Rose and Henry were married, and they lived happily.

## Prepare

آماده کردن یا شدن، تدارک دیدن، مهیا ساختن، مجهز کردن

To prepare is to get ready for something.

I prepared my speech to the class.

## Sail

قایقرانی کردن، کشتیرانی کردن، حرکت کردن

To sail is to move a boat on the water.

I love to sail my boat on the lake.

## Serious

جدی، بی شوخی، مهم، خطر

When something is serious, it is bad or unsafe.

The accident was very serious.

## Spend

مصرف کردن، هدر دادن، (وقت) صرف کردن، سپری کردن، (پول) خرج کردن

To spend is to use time doing something or being somewhere.

I like to spend my free time fishing.

## Strange

غیرعادی، عجیب – غریب، بیگانه

When something is strange, it is not normal.

Joe had a strange look on his face after he saw what happened.

## Truth

حقیقت، راستی، واقعیت – (با the): حقایق، راستی‌ها

The truth is a fact or something that is right.

He was telling the truth about seeing a large green snake.

## Wake

(از خواب) بیدار شدن، بیدار ماندن، بیدار بودن

To wake is to not be sleeping anymore.

He is always full of energy when he wakes in the morning.

## Volume 1:

# Lesson 12

### Alone

تنها، به تنهایی، یکه، یک تنه

If someone is alone, they are not with another person.

The boy wanted to be alone to think.

### Apartment

آپارتمان، کاشانه

An apartment is a set of rooms in a building where people live.

She has a nice apartment in the city.

### Article

مقاله، گفتار

An article is a story in a newspaper or magazine.

Did you read the article in the newspaper about the soccer game?

### Artist

هنرمند، هنرور، هنرپیشه

An artist is a person who paints, draws, or makes sculptures.

He went to Paris to become an artist.

### Attitude

گرایش، حالت

Someone's attitude is the way they feel and think.

John has a bad attitude. He's always angry.

### Compare

مقایسه کردن، باهم سنجیدن، قیاس کردن

To compare means to say how two things are the same and different.

If you compare cats and dogs, you'll see that they're both good pets.



## Judge

قضاوت کردن، داوری کردن، سنجیدن، نظر دادن، تخمین زدن

To judge something is to say if it is good or bad.

The boy was going to judge how his mother's turkey tasted.

## Magazine

مجله، جریده هفتگی (و ...)، ماهنامه، هفته‌نامه

A magazine is a regular publication with news, stories, and articles.

She likes to read fashion magazines.

## Material

ماده، جنس

A material is what is used to make something.

Brick is a good material for building houses.

## Meal

هنگام غذا خوردن (صبحانه، ناهار، شام)

A meal is a time when food is eaten like breakfast, lunch, or dinner.

Breakfast is my favorite meal because I enjoy breakfast foods.

## Method

روش، اسلوب، طریقه. متد، شیوه، طرز

A method is the way to do something.

One method to remember things is to tie a string around your finger.

## Neighbor

همسایه، هم‌دیوار

A neighbor is a person who lives near you.

I like my neighbor because he's very friendly.

## Professional

حرفه‌ای، پیشه‌ای، تخصصی

If something is professional, it deals with work that uses special skills.

If you want to be a pilot, you must have professional training.

## Profit

سود، نفع، فایده، منفعت

A profit is the extra money you make when you sell something.  
I made a small profit from selling my old clothes.

## Quality

کیفیت، چندوچونی، مرغوبیت

The quality of something is how good it is.  
The quality of his car is very good.

## Shape

شکل، ریخت، قواره

A shape is a simple form like a square or circle.  
The triangle is my favorite shape.

## Space

فضا، وسعت، مساحت، جا، فاصله، محوطه

A space is an empty area.  
I don't have much space for things in my small house.

## Stair

پله، راه پله، پلکان

Stairs are the things that are used to go up in a building.  
You can take the stairs to the second floor.

## Symbol

نماد، نشانه، علامت، نمودگار، سمبل

A symbol is a thing that stands for something else.  
This symbol tells us that we cannot smoke in this area.

## Thin

لاغر، استخوانی، نزار، کم چربی

If someone or something is thin, they are not fat.  
The man was thin because he didn't eat much.

# Lesson 13

## Blood

خون

Blood is the red liquid in your body.

I cut my finger and got blood on my shirt.

## Burn

سوزاندن، آتش زدن یا گرفتن، سوختن، مشتعل شدن

To burn something is to set it on fire.

I burned some wood in the camp fire.

## Cell

(زندانی) اتاقچه، سلول زندانی

A cell is a small room where a person is locked in.

The jail cell was very small.

## Contain

حاوی بودن، (در بر) داشتن، شامل بودن

To contain something is to have it inside.

The mailbox contained a letter.

## Correct

درست بودن، صحیح بودن، بی غلط بودن، بجا بودن

To be correct is to be right.

All of my answers on the test were correct.

## Crop

(کشاورزی) محصول، فرآورده، فر آورد

A crop is food that a farmer grows.

Wheat is a crop that is made into bread.

## Demand

خواستن، طلبیدن، خواستار شدن، مطالبه کردن

To demand something is to say strongly that you want it.

The workers demanded to be paid more money.

## Equal

برابر، مساوی، همسنگ، یکسان، متناسب، متوازن

To be equal is to be the same.

Both students are equal in age.

## Feed

غذا دادن، خوراک دادن، تغذیه دادن، خوراندن

To feed is to give food.

Mother feeds my baby brother every day.

## Hole

سوراخ، چال، چاله، حفره، گودال

A hole is an opening in something.

The man was going to jump into the hole in the ice.

## Increase

افزودن، زیاد کردن، توسعه دادن، افزایش یافتن، نمو کردن

To increase something is to make it larger or more.

They've increased the price of gas by 15 cents!

## Lord

فرمانروا، ارباب، فرمانفرما

Long ago, a lord was a man in charge of a town.

The lord of the town was not kind.

## Owe

بدهکار بودن، مدیون بودن، (به کسی یا چیزی) دین داشتن

To owe is to have to pay or give back something received from another.

I owed him twenty dollars, so I paid him back.

## Position

طرز قرارگیری چیزی، حالت - طرز ایستادن یا نشستن یا دراز کشیدن

A position is the way something is placed.

How can you sit in that position?

## Raise

بالا بردن، زیاده‌تر کردن، ارتقا دادن، بالا کشیدن، بر پا کردن، برافراشتن

To raise something is to lift it up.

We had to work together to raise the last piece.

## Responsible

مسئول، پاسخگو، عامل، باعث‌وبانی - وظیفه‌شناس، خوش‌معامله

If a person is responsible, they do the right things.

I try to be responsible and save money.

## Sight

منظره، دورنما، نما

A sight is something interesting to see.

I saw the pyramids of Egypt. What a sight!

## Spot

جا، محل، نقطه، مکان

A spot is a place where something happens.

The kitchen is a good spot to eat meals.

## Structure

ساختمان، بنا، عمارت

A structure is a building.

They just built a beautiful new structure downtown.

## Whole

تمام، همه، بی‌کم‌وکاست، کل، کامل، همه جنبه‌ها، (از) هر نظر

Whole means all of something.

I ate the whole pie. We don't have any more.

# Lesson 14

## Coach

مربی، سرمربی، سرپرست ورزشی

A coach is a person who teaches sports.  
My coach gets very excited during games.

## Control

کنترل کردن، تحت فرمان داشتن، لگام کردن، مهار کردن

To control something is to make it do what you want.  
To control the TV, just push the buttons.

## Description

شرح، وصف، تشریح، توصیف، تعریف

A description of someone or something says what they are like.  
I gave a description of the man with the gun and hat to the police.

## Direct

راست، مستقیم، سراسر، بی پیچ و خم، یکراست

If something is direct, it goes straight between two places.  
The green path is a direct route to my house.

## Exam

آزمون، امتحان، سنجش، آزمایش، محک

An exam is a test.  
I did some practice questions for the math exam on the board.

## Example

نمونه، مثال، سرمشق، الگو

An example of something is a thing that is typical of it.  
Cola is an example of a soft drink.

## Limit

حد، مرز، سرحد، کران، حدود، حدومرز

A limit is the largest or smallest amount of something that you allow.  
My mother put a limit on how much I could use the phone.

## Local

محلی، محدود به یک محل

If something is local, it is nearby.  
The local market in my neighborhood sells all the food we need.

## Magical

جادوئی، سحرآمیز، افسونی

Magical describes a quality that makes someone or something special.  
The fireworks made the night sky look so magical.

## Mail

بسته‌ی پستی، مراسلات پستی، نامه‌ی پستی

Mail is letters and other things sent to people.  
I get a lot of mail because I have friends all over the world.

## Novel

کتاب داستان، رمان، داستان بلند

A novel is a book that tells a story.  
He wrote a great novel about ancient China.

## Outline

طرح کلی، نقشه‌ی کلی (بدون جزئیات) - رئوس مطالب، سر مطلب

An outline is the plan for a story or essay.  
Before I wrote my essay, I made an outline.

## Poet

شاعر، چکامه‌سرا، سراینده (گاهی به شاعر زن می‌گویند: poetess)

A poet is a person who writes poems.  
William Shakespeare was one of the greatest poets.

## Print

چاپ کردن - دستنویسی کردن، نوشتن

To print something is to put it onto paper.  
Make sure that you print your name clearly.

## Scene

(تئاتر و ...) صحنه، بخشی از نمایشنامه - (کتاب) قسمتی از کتاب

A scene is one part of a book or movie.  
A movie is made up of many short pieces or scenes.

## Sheet

(کاغذ) ورق، صفحه، برگ

A sheet is a thin flat piece of paper.  
I only needed a single sheet of paper to do my homework.

## Silly

بی فکر، احمق، غیرمنطقی، نادان، سبک مغز

If someone or something is silly, they show a lack of thought.  
I made a silly mistake of dropping mom's vase.

## Store

فروشگاه، مغازه، دکان، \_فروشی (مثلاً: میوه فروشی)

A store is a place where you can buy things.  
I picked up a few things at the grocery store.

## Suffer

رنج بردن، (سختی یا درد و ...) کشیدن، تحمل کردن

To suffer is to feel pain.  
Her headache made her suffer all day.

## Technology

فناوری، تکنولوژی، افزارسازی (بر پایه استفاده از دانش کامپیوتری)

Technology is new things made by using science.  
He loves technology such as laptop computers.



# Lesson 15

## Across

از یک طرف به طرف دیگر – آن طرف، آن سوی، در طرف مقابل

To go across something is to go to the other side of it.

He walked across the board to the other side.

## Breathe

نفس کشیدن، تنفس کردن، استنشاق کردن، دم زدن

To breathe means to let air go in and out of your body.

We need strong healthy lungs to help us breathe well.

## Characteristic

خصوصیت، ویژگی، خصیصه، مشخصه

A characteristic is something that shows what a person or a thing is like.

One characteristic of tigers is their black stripes.

## Consume

خوردن، آشامیدن، مصرف کردن

To consume something means to eat or drink it.

Jack consumed a whole plate of spaghetti.

## Excite

به هیجان آوردن، به شور آوردن، انگیزاندن، تهییج کردن

To excite someone means to make them happy and interested.

I heard about the school dance on Friday. This excited me.

## Extreme

شدید، خیلی زیاد، افراطی

If something is extreme, it is in a large amount or degree.

His workout was so extreme that he was sweating heavily.

## Fear

ترس، بیم، هراس، وحشت، خوف، رعب

Fear is the feeling of being afraid.

I have a great fear of skateboarding.

## Fortunate

خوش شانس، نیکبخت، خوشبخت، بهروز

If you are fortunate, you are lucky.

I was fortunate to get a seat.

## Happen

رخ دادن، حادث شدن، اتفاق افتادن، (برحسب اتفاق) روی دادن

If someone happens to do something, they do it by chance.

I happened to meet some new friends at school today.

## Length

طول، درازا

The length of something is how long it is from one end to the other.

The length of the floor is three meters.

## Mistake

اشتباه، خطا، غلط، لغزش

A mistake is something you do wrong.

My boss always yells at me when I make a mistake.

## Observe

مشاهده کردن، نگریدن، تحت توجه قرار دادن

To observe something is to watch it.

Brian observed the sun rising over the mountains.

## Opportunity

فرصت، مجال، یارا، (شانس و فرصت انجام کاری)

An opportunity is a chance to do something.

I had an opportunity to take pictures in the jungle.

## Prize

جایزه، شادیانه - انعام، پاداش، مژدگانی

A prize is something of value that is given to the winner.

I won a prize for getting the best grade on my science test.

## Race

مسابقه، رقابت، پیکار، جدال

A race is a contest to see who is the fastest.

Paul is a fast runner, so he easily won the race.

## Realize

(ناگهانی) فهمیدن، دریافتن، درک کردن، پی بردن

To realize is to suddenly understand.

After I left my house, I realized that I left the light on.

## Respond

جواب دادن، پاسخ دادن، واکنش نشان دادن

To respond is to give an answer to what someone else said.

When the teacher asked the question, we all responded.

## Risk

مخاطره، احتمال خطر، ریسک، دل به دریازنی، سیج گری

A risk is a chance of something bad happening.

I took a risk and climbed the snowy mountain.

## Wonder

کنجکاو بودن، جویا بودن، ندانستن، شک داشتن

To wonder is to ask yourself questions or have a need to know.

The young mother wondered if she'd have a boy or a girl.

## Yet

هنوز، تاکنون، تا به حال، تا حالا

Yet is used to say something has not happened up to now

We can't go out yet; we're still eating.

## Volume 1:

# Lesson 16

### Academy

فرهنگستان، آکادمی – هنر سرا، هنرکده – آموزشگاه، دانشکده

An academy is a special type of school.

There are many courses taught at the academy that I go to.

### Ancient

باستانی، دیرینه، کهن، کهنه، قدیمی

If something is ancient, it is very old.

I want to see the ancient buildings in Rome.

### Board

تخته، قطعه چوب مسطح

A board is a flat piece of wood.

The sign was made of a few wooden boards.

### Century

قرن، سده، صدسال

A century is one hundred years.

Our company is celebrating a century of business in London.

### Clue

(در حل مسئله یا راز) سر نخ، کلید، سر رشته

A clue is a fact or object that helps solve a mystery or crime.

The detective found some clues on the sidewalk.

### Concert

(موسیقی) کنسرت

A concert is an event where you listen to people play music.

I enjoyed the concert last night. The band was very good.

## County

بخش، شهرستان، بخش‌های کشور آمریکا که از خودمختاری زیادی برخوردارند

A county is the largest political division of a state in the US.  
He wanted to represent the citizens of his county.

## Dictionary

واژه‌نامه، فرهنگ لغات، قاموس

A dictionary is a book that tells you what words mean.  
I use the dictionary to learn new words.

## Exist

وجود داشتن، موجود بودن، زیستن

To exist is to be real.  
Do you really think that unicorns ever existed?

## Flat

مسطح، صاف، تخت

Flat describes something that is level and smooth with no curved parts.  
My parents bought a new flat screen TV over the weekend.

## Gentleman

جوانمرد، رادمرد، آدم شرافتمند، پاک‌زاد، لوطی

A gentleman is a nice man.  
My grandfather is a kind and helpful gentleman.

## Hidden

پنهان، مخفی، نهان

Hidden means to be not easily noticed or too hard to find.  
The hidden camera recorded everything in the parking lot.

## Maybe

شاید، ممکن است

Maybe is used to show that something is possible or may be true.  
If I focus hard enough, maybe I can come up with the right answer.

## Officer

(ارتش) افسر، فرمانده

An officer is a leader in the army.  
The soldiers followed the orders of the officer.

## Original

اصلی، نسخه‌ی اصلی، اولیه، نخستین، آغازین

If something is original, it is the first one of that thing.  
This is the original painting of the Mona Lisa.

## Pound

کوبیدن، خرد کردن، با مشت زدن، ضربات مکرر و سنگین زدن

To pound something is to hit it many times with a lot of force.  
He pounded the nail with the hammer.

## Process

فرآیند، روند، روال، مراحل انجام کاری، (کامپیوتر) پردازش

A process is the steps to take to do something.  
Making a cake is a long process.

## Publish

منتشر کردن، نشر کردن، چاپ کردن، طبع کردن

To publish a book is to get it printed and ready to sell.  
That company publishes daily newspapers.

## Theater

تئاتر، تماشاخانه، نمایش سرا

A theater is a building where you watch plays, shows, and movies.  
We went to the theater to see a play.

## Wealth

پول زیاد، ثروت، دارایی، مال و منال

Wealth is a large amount of money.  
One of the most important things to some people is wealth.

## Volume 1:

# Lesson 17

### Appreciate

ارزش چیزی را دانستن و از آن لذت بردن، ارزش قائل شدن

To appreciate something is to understand its good qualities.

I can appreciate the lovely scenery.

### Available

در دسترس، فراهم، قابل استفاده، موجود، در اختیار، حاضر، آماده

If something is available, it means you can get it.

There were many seats available in the room.

### Beat

شکست دادن، فائق شدن، غلبه کردن، بردن، (مسابقه و ...) زودتر تمام کردن و جلو بودن

To beat someone means to do better than they do.

I managed to beat everyone in the race.

### Bright

درخشان، تابان، تابناک، براق، نورانی

If something is bright, it shows a lot of light.

The bright light from the explosion hurt my eyes.

### Celebrate

جشن گرفتن، سور برپا کردن، بزرگداشت کردن

To celebrate is to do something to show that an event is special.

We all celebrated when we heard the great news.

### Determine

تصمیم گرفتن، اراده کردن – مشخص کردن، معلوم کردن

To determine means to choose or make a decision.

He tried to determine which one to eat first.

## Disappear

ناپدید کردن یا شدن، نامرئی شدن، محو شدن، برچیده شدن

To disappear means to go away or not be seen.

The top of the building is disappearing in the clouds.

## Else

دیگر، (چیز) دیگری، (فرد) دیگری

If you talk about something else, you talk about something different.

I wanted a bike for my birthday, but I got something else.

## Fair

منصفانه،

Fair describes treating someone in a way that is reasonable or right.

He sold me his car for a fair price.

## Flow

جریان داشتن، جاری بودن، روان بودن،

To flow is to move easily and continuously in one direction.

The water flowed over the rocks and into the lake.

## Forward

جلو، پیش، پیشروی

If you move forward, you move in the direction in front of you.

When he saw his mother, the baby crawled forward to her.

## Hill

تپه، تل، پشته، کوهچه

A hill is a round area of land. It is higher than the land around it.

The sun was rising above the green hills.

## Level

سطح، میزان، تراز

A level is a point on a scale that measures something.

Please check the level of the temperature.



## Lone

تنها، تک، یکه، تک‌وتنها

If someone or something is lone, they are the only one of that kind.  
A lone man walked along the street.

## Puddle

حوضچه کوچک آب (آب باران)، چال آب

A puddle is a pool of liquid on the ground.  
When the ice melted, it formed a puddle.

## Response

پاسخ، جواب – واکنش، عکس‌العمل

A response is the answer to a question.  
He asked if I was sad. My response was "No".

## Season

(سال) فصل

A season is a time of the year: spring, summer, fall or winter.  
Fall is a warm season, while winter is very cold.

## Solution

(مسئله و ...) راه‌حل، جواب، روش حل کردن

A solution is a way to solve a problem.  
There are many problems. We need solutions!

## Waste

هدر دادن، تلف کردن، بر باد دادن، اسراف کردن، ولخرجی کردن، زیاده‌روی کردن

To waste means to carelessly use something all up.  
Turn off the water so you don't waste it.

## Whether

که آیا، که

You use whether when you must choose between two things.  
I could not decide whether to go left or right.

# Lesson 18

## Argue

جر بحث کردن، مشاجره کردن، جدل کردن، محاجه کردن

To argue is to angrily speak to someone because you do not agree.  
We argued about where to go for dinner.

## Communicate

ارتباط برقرار کردن، گفت و شنود کردن، رابطه داشتن، مراوده کردن

To communicate is to give information by talking, writing, etc.  
I communicated with Paul about his new ideas.

## Crowd

جماعت، انبوه مردم، جمعیت، جمعیت – تماشاچیان، بینندگان

A crowd is a large group of people.  
A large crowd had gathered on the street to see the accident.

## Depend

وابسته بودن، به امید کسی (چیزی) بودن، دلگرمی داشتن به، متکی بودن به

To depend on someone or something is to need them.  
Children depend on their parents for many things.

## Dish

بشقاب، دوری، سینی، دیس

A dish is a plate.  
She put a clean white dish on the table.

## Empty

خالی، تهی، پوچ، توخالی، پوک، خلوت

If something is empty, it does not have anything in it.  
My gas tank was almost empty, so I couldn't drive my car very long.

## Exact

دقیق، درست، صحیح، عیناً شبیه، کاملاً یک جور

If something is exact, it is just the right amount.

Please use the exact amount of sugar for the cake.

## Fresh

تروتازه، تازه، تجدید نیرو یافته، سرحال، بانشاط، باروح

If something is fresh, it is new.

I just bought these oranges. They are very fresh.

## Gather

گردآوری کردن، جمع کردن، انباشتن، جمع و جور کردن، چیدن و انباشتن

To gather is to collect several things usually from different places.

Sam gathered some flowers for his mother.

## Indicate

نشان دادن، اشاره کردن، حاکی بودن از، دلالت کردن بر، بیان کردن

To indicate means to show, point or make something clear.

He pointed to his eyes to indicate where he had hurt himself.

## Item

قلم (اقلام)، فقره، کالا، رقم، یک چیز

An item is a thing that you buy or sell.

I have many items for school in my bag.

## Offer

تقديم کردن، پیشکش کردن، نثار کردن، ارزانی داشتن، پیشنهاد کردن

To offer is to present someone with something.

He offered me the keys to his car.

## Price

قیمت، بها، ارزش، مظنه، نرخ

The price of something is how much it costs.

What is the price of this item?

## Product

محصول، فرآورده – سازه، دست‌ساخت – ثمره، نتیجه، پیامد

A product is something that is made.

My sister has many beauty products in her room.

## Property

دارایی، مال، مالکیت – ویژگی، خصوصیت، مشخصه

Property is something that someone owns.

The house is now my property.

## Purchase

خریدن، خریداری کردن، اکتیاع کردن

To purchase something is to buy it.

I recently purchased a new car.

## Recommend

توصیه کردن، پیشنهاد کردن، سفارش کردن، تجویز کردن

To recommend something is to say that someone should do it.

My doctor recommended that I get some exercise.

## Select

انتخاب کردن، گزیدن، گلچین کردن، سوا کردن

To select something is to choose it.

I hope that I selected the right answers on the test.

## Tool

ابزار، افزار، کارافزار، وسیله (ی کار)، آچار

A tool is something that helps you do a task.

We used a tool to fix the window.

## Treat

رفتار کردن، (باکسی) تا کردن

To treat is to act in a certain way toward someone.

The cats treated the mouse very nicely.

## Volume 1:

# Lesson 19

### Alive

زنده، در قید حیات، پابرجا – فعال، پرانرژی، پر جنب و جوش

If someone or something is alive, they are not dead.

My grandparents are still alive even though they are over 90.

### Bone

استخوان

A bone is a hard part of the body.

I brought home a nice bone for my dog.

### Bother

در فکر چیزی بودن، پاپی شدن، پیگیر شدن، نگران چیزی بودن

To bother is to make the effort to do something.

No one bothered to wash the dishes today.

### Captain

سردسته، کاپیتان، خلبان، ناخدا

A captain is the person who leads a ship or airplane.

The captain sailed his ship to Australia.

### Conclusion

پایان، نتیجه، فرجام، پیامد، نتیجه‌ی پایانی

The conclusion of something is the final part of it.

At the conclusion of the race, the spectators cheered for the winner.

### Doubt

شک، تردید، شبهه، دودلی

Doubt is a feeling of not being sure.

I have doubt that the story is true.

## Explore

سفر اکتشافی کردن، سیاحت کردن، جهان پژوهی کردن

To explore is to look for new places.

He wants to explore the world and see new things.

## Foreign

خارجی، بیگانه، برون مرزی

If something is foreign, it is from a different country.

Mexican food is a popular foreign food.

## Glad

خرسند، خوشحال، شاد، مسرور، خوشنود، مشعوف

If you are glad, you are happy.

I am glad you came to my party.

## However

بااین وجود، هرچند، اگرچه، ولی، لیکن

However means despite or not being influenced by something.

She is a great cook. However, she never had professional lessons.

## Injustice

بیداد، بی عدالتی، ظلم، ستم، بی انصافی

Injustice is a lack of fairness or justice.

Putting an innocent person in jail is an act of injustice.

## International

بین المللی، جهانی

If something is international, it involves more than one country.

The United Nations is a powerful international organization.

## Lawyer

وکیل دادگستری، مشاور حقوقی

A lawyer works with the law and represents people in court.

The lawyer left the courthouse after the judge made her decision.

## Mention

نام بردن، اشاره کردن، ذکر کردن

To mention something is to talk about it.

The doctors mentioned the problems that the patient was having.

## Policy

خط‌مشی، سیاست، رویه

A policy is a rule.

He told us that his policy was to put customers first.

## Social

اجتماعی، معاشرتی، مردم‌آمیز، آمیزگار

If something is social, it is about many people in a community.

People should come together and fix the world's social problems.

## Speech

سخنرانی، نطق، خطابه

A speech is something said to a group of people.

She gave a speech to the class.

## Staff

کارمندان، کارکنان، پرسنل

A staff is a group of people working together in a company.

My dad has a staff of four people to help him at the office.

## Toward

به‌سوی، به‌طرف، در جهت

If you go toward something, you go closer to it.

Santa walked toward my house with a special tree.

## Wood

چوب، هیزم، الوار

Wood is the thing that trees are made of.

I put the pieces of wood in a pile.

# Lesson 20

## Achieve

دست یافتن، نائل شدن، به انجام رسانیدن، به هدف رسیدن، به نتیجه رسیدن

To achieve something is to successfully do it after trying hard.

I was happy that I could achieve my goal.

## Advise

نصیحت کردن، اندرز دادن، توصیه کردن، مشاوره کردن

To advise someone is to tell them what to do.

My mother often advises people about their money.

## Already

پیش از این، قبلاً – هم اکنون، همین حالا

If something happens already, it happens before a certain time.

It is already time for the movie to start. Let's go in.

## Basic

بنیادی. پایه‌ای، اساسی، اصولی

If something is basic, it is very simple or easy.

I learned some basic English skills in school today.

## Bit

ذره، خرده، کمی

A bit is a small amount of something.

I ate a bit of chocolate before I went to bed.

## Consider

ملاحظه کردن، مورد مطالعه قرار دادن، در نظر گرفتن

To consider something means to think about it.

Pete didn't like his job. He considered getting a new one.



## Destroy

خراب کردن، در هم کوبیدن، داغان کردن، منهدم کردن

To destroy means to damage something so badly that it cannot be used.  
The glass was destroyed.

## Entertain

سرگرم کردن

To entertain someone is to do something that they enjoy.  
The clown entertained the kids at the party.

## Extra

زیادی، اضافی، بیشتر، بیشین

If something is extra, it is more than what is needed.  
The squirrel had extra nuts for the winter

## Goal

هدف، مقصود، آرمان

A goal is something you work toward.  
Her goal was to become a doctor.

## Lie

دروغ گفتن – گمراه کردن، گول زدن

To lie is to say or write something untrue to deceive someone.  
Whenever Pinocchio lied to his father, his nose grew.

## Meat

گوشت (گوشت چهارپایان)

Meat is food made of animals.  
This piece of meat I'm eating tastes very good.

## Opinion

عقیده، نظر، باور، پندار

An opinion is a thought about a person or a thing.  
Meg told me her opinion of my story. She said it was not funny.

## Real

اصیل، اصل، حقیقی، راستین – واقعی، باشا

If something is real, it actually exists.  
The handbag has a stamp on it, so it's real.

## Reflect

بازتاب دادن یا یافتن، منعکس کردن، برگرداندن، پشواک داشتن

To reflect is when a surface sends back light, heat, sound or an image.  
Her face was reflected on the smooth glass.

## Regard

تلقی کردن، به حساب آوردن، به شمار آوردن

To regard someone or something is to think of them in a certain way.  
The boy regarded the girl as a good friend.

## Serve

(خوراک) کشیدن، سرو کردن، دادن – خدمتگزاری کردن، پیش خدمتی کردن

To serve someone is to give them food or drinks.  
He served us our drinks quickly.

## Vegetable

سبزی، تره بار، سبزیجات، گیاه خوراکی

A vegetable is a plant used as food.  
Carrots are my favorite vegetable.

## War

جنگ، حرب، پیکار، مبارزه

A war is a big fight between two groups of people.  
Many young men died in the war.

## Worth

ارزش، بها، قیمت

If something is worth an amount of money, it costs that amount.  
Our house is worth a lot of money.

# Lesson 21

## Appear

به نظر رسیدن - ظاهر شدن، پدیدار شدن، به چشم خوردن

To appear is to seem.

She appeared to be sad. She was crying.

## Base

پایه، پی، بنیاد، مبنا، زمینه، اساس

The base is the bottom of something.

The base of the table has three legs.

## Brain

مخ، مغز - ذهن، قدرت فکری، هوش

The brain is the organ in your head that lets you think.

You must use your brain to solve the problem.

## Career

پیشه، شغل، حرفه

A career is a job that you do for a large part of your life.

He was in the hospitality business for most of his career.

## Clerk

منشی، متصدی، دفتردار، کارمند دفتری - فروشنده مغازه

A clerk is a type of worker. Clerks in a store help customers.

The clerk added up her bill for the groceries.

## Effort

تلاش، کوشش، سعی، جدوجهد

Effort is hard work or an attempt to do something.

He always puts a lot of effort into his studies.

## Enter

داخل شدن، وارد شدن، دخول کردن درون شدن

To enter a place is to go into it.

Two guards greeted me as I entered the front door.

## Excellent

عالی، ممتاز، بسیار خوب، معرکه

When something is excellent, it is very good.

I got an excellent score on my school test.

## Hero

شیر مرد، دلاور، قهرمان (فیلم، داستان، یک کشور)

A hero is a brave person who does things to help others.

To children, the man in the blue and red costume was a real hero

## Hurry

شتاب کردن، شتافتن، عجله کردن، باعجله انجام دادن

To hurry is to do something quickly.

I hurried home on my bike.

## Inform

آگاه کردن، اطلاع دادن، باخبر کردن

To inform someone is to tell them about something.

I called and informed her about my idea.

## Later

بعداً، بعد (ها)، دیرتر

Later means after the present, expected, or usual time.

She missed the train, so she'll arrive a little later than expected.

## Leave

ترک کردن، رفتن، عزیمت کردن

To leave means to go away from someone or something.

He packed his bag and was ready to leave for home.

## Locate

مکان‌یابی کردن، جایابی کردن، محل‌یابی کردن، پیدا کردن، یافتن

To locate something is to find it.

I could not locate my keys in the house.

## Nurse

(بیمارستان) پرستار

A nurse is a person who helps sick people in the hospital.

A nurse helped me get better.

## Operation

عمل جراحی – عمل، عملکرد، کارکرد

An operation is when a doctor replaces or removes something in the body.

The operation on my arm was a success.

## Pain

درد، رنج، محنت، آلم

Pain is the feeling that you have when you are hurt.

His head was full of pain.

## Refuse

رد کردن، نپذیرفتن، قبول نکردن، سرباززدن، امتناع کردن، سرپیچی کردن

To refuse something is to say "no" to it.

The dog refused to play with the cat.

## Though

اگرچه، هرچند، باوجودآنکه

Though is used when the second idea makes the first seem surprising.

Though he was overweight, he liked to be active.

## Various

گوناگون، مختلف، چند تا، چندین، جورواجور

If something is various, there are many types of it.

She owned shoes of various styles.

# Lesson 22

## Actual

واقعی، حقیقی

Actual means that something is real or true.

This is the actual sword that the King owned, not a fake one.

## Amaze

شگفت‌زده کردن، متحیر ساختن، مبهوت کردن، مات کردن

To amaze someone is to surprise them very much.

The news in the paper amazed Jack.

## Charge

هزینه، خرج، نرخ، حق‌الزحمه، اجرت، هزینه‌ی سرانه‌ی خدمات

A charge is the price to pay for something.

The charge for the shirts was \$15.00.

## Comfort

دل‌داری دادن به، تسلی دادن، آرامش دادن، راحتی دادن به

To comfort someone means to make them feel better.

I wanted to comfort my friend after I heard the bad news.

## Contact

تماس داشتن با، تماس گرفتن، ارتباط برقرار کردن

To contact someone is to speak or write to them.

I contacted Sue about my party.

## Customer

مشتری، خریدار

A customer is a person who buys something at a store.

The customer put a few items in a bag.

## **Deliver**

توزیع کردن، پخش کردن، تحویل دادن، واسپردن

To deliver something is to take it from one place to another.

The man delivered Chinese food to my house.

## **Earn**

امرارمعاش کردن، کسب کردن، به دست آوردن (مزد و پاداش و ...)

To earn means to get money for the work you do.

He earns his living as a chef in a great restaurant.

## **Gate**

دروازه، در بزرگ، مدخل، ورودیه، محل ورود و خروج، گذرگاه

A gate is a type of door. Gates are usually made of metal or wood.

We want to put up a wooden gate around our house.

## **Include**

شامل بودن، دربرداشتن، حاوی بودن

To include something means to have it as part of a group.

Does this meal include a soft drink?

## **Manage**

اداره کردن، گرداندن، سامان گری کردن

To manage something means to control or be in charge of it.

I had to manage the meeting myself.

## **Mystery**

رمز، راز، سر، معما آمیز، مبهم و پیچیده

A mystery is something that is difficult to understand or explain.

The path on the map was a complete mystery to me.

## **Occur**

رخ دادن، اتفاق افتادن، خطور کردن، واقع شدن

To occur means to happen.

When did the thunderstorm occur?

## Opposite

مخالف، ضد، پاد، نقیض

If A is the opposite of B, A is completely different from B.  
The opposite of black is white.

## Plate

بشقاب

A plate is a flat round thing that you put food on.  
I put my plate down so I could put some food on it.

## Receive

دریافت کردن، گرفتن، وصول کردن

To receive something is to get it.  
I received a present on my birthday.

## Reward

پاداش، مزد، أجر، انعام، مزدگانی، جبران خدمت

A reward is something given in exchange for good behavior or work.  
He was given a reward for his excellent performance.

## Set

گذاشتن، قرار دادن، نهادن، گماشتن، مستقر کردن

To set something is to put it somewhere.  
Please set the dice down on the table.

## Steal

دزدیدن، سرقت کردن، دستبرد زدن، ربودن، کش رفتن

To steal is to take something that is not yours.  
The men tried to steal money from the bank.

## Thief

دزد، سارق (به‌ویژه به‌طور پنهانی)

A thief is someone who quietly takes things that do not belong to them.  
A thief broke into our home and took my mother's jewelry.



# Lesson 23

## Advance

جلو بردن یا رفتن، پیش بردن، پیشروی کردن، ترقی دادن، بالا رفتن

To advance is to go forward.

He advanced up the ladder slowly.

## Athlete

ورزشکار

An athlete is a person who plays sports.

Some athletes can play many sports very well.

## Average

میانگین، متوسط، معدل، حد وسط، میانه

If something is average, it is at a normal level.

I'm not rich or poor; I'm average.

## Behavior

رفتار، کردار، سلوک، اخلاق

Your behavior is the way you act.

Their behavior was good this semester. They didn't cause trouble.

## Behind

در عقب، در پشت سر، عقب‌تر

Behind means to be at the back of something.

The little girl was hiding behind a tree.

## Course

(آموزش) کلاس، دوره‌ی آموزشی

A course is a class in school.

I took a P.E. course in school this year.

## Lower

پایین آوردن، تخفیف دادن، کاستن از، تنزل دادن، خفیف کردن

To lower something is to make it go down.

The chart shows how his production has lowered over the year.

## Match

نظیر، همانند، جفت، لنگه

To match is to be the same or similar.

The two shoes matched. They looked the same.

## Member

(اداره، باشگاه و ...) عضو، عنصر

A member is a person who is part of a group.

Julie is the newest member of our team.

## Mental

ذهنی، فکری، هوشی

If something is mental, it has to do with your mind.

I made a mental picture of the room.

## Passenger

مسافر، (کسی که با استفاده از قطار، هواپیما، خودرو (غیرشخصی) به سفر می‌رود)

A passenger is a person who rides in a car, train, or airplane.

One passenger was standing in the subway train.

## Personality

شخصیت، ویژگی فردی، هویت، اخلاق و خصوصیات شخص

Your personality is what you are like and how you behave.

John has a bad personality.

## Poem

شعر، چکامه، سرود

A poem is a short kind of writing.

William Shakespeare wrote many poems.

## Pole

(از چوب یا آهن - معمولاً گرد) تیر، دیرک، میله

A pole is a long thin stick made of wood or metal that supports things.  
The flag was hanging from the flag pole.

## Remove

پاک کردن، زدودن، از بین بردن، از میان برداشتن

To remove something is to take it away.  
I removed the nail from the board.

## Safety

ایمنی، بی خطر (ی)، امنیت، صحت و سلامت

Safety means to be the condition of being safe and free from danger.  
For his own safety, he was placed in a car seat.

## Shoot

(گلوله و ...) در کردن، انداختن، شلیک کردن، پرتاب کردن

To shoot is to fire something like a bullet at someone or something.  
The hunter raised his gun to shoot at the target.

## Sound

صدا کردن، صدا ایجاد کردن، به صدا درآوردن

To sound means to make a noise.  
The alarm clock sounded and woke us all up.

## Swim

شنا کردن، شناور شدن

To swim is to move through water.  
I love to swim in the ocean.

## Web

تار عنکبوت

A web is a home made by a spider.  
Mom cleaned the spider webs out of the garage.

# Lesson 24

## Block

قالب، کُنده، توده، بلوک

A block is a solid piece of wood, stone or ice.

I saw a block of ice on the floor.

## Cheer

(برای تشویق کردن و دگر می دادن) هورا کشیدن، زنده باد گفتن

To cheer is to give a loud shout of approval or encouragement.

The crowd all cheered when the home team won.

## Complex

بسیار پیچیده، مرکب (دارای چند جزء)، مختلط

If something is complex, it has many small parts. It is hard to understand

A jig-saw puzzle can be complex because it has so many pieces.

## Critic

منتقد، نقاد، نقدگر، نکته گیر، نکوهشگر

A critic is someone who give their opinions about movies, books, plays.

The wine critic tasted the wine so he could give his opinion.

## Event

(به ویژه اگر مهم باشد) رویداد، واقعه، رخداد، پیشامد

An event is something that happens, especially something important.

Finishing high school was a major event in his life.

## Exercise

تمرین کردن، ورزش کردن (برای کسب سلامتی و آمادگی بدنی)

To exercise is to run or play sports so that you can be healthy.

You should exercise every day.

## Fit

اندازه بودن، متناسب بودن، جور بودن، درخور بودن – به‌موقع، به‌نگام

If something fits, it is small enough or the right size to go there.  
The colorful eggs fit into the box.

## Friendship

دوستی، رفاقت

Friendship is the relationship between people who are friends.  
Michael and Lisa have a very strong friendship with each other.

## Guide

راهنما، راهبر، راه دان، هادی

A guide is someone who shows you where to go.  
We followed a guide at the park.

## Lack

کمبود، فقدان، کسری، عدم، نبودن، نداشتن

If there is a lack of something, there is not enough of it.  
His only problem is a lack of money.

## Passage

راهرو، سرسرا، تالار ورودی، هال

A passage is a long area with walls that goes from one place.  
The long passage led us to the other side of the field.

## Perform

انجام دادن، اجرا کردن، (نقشی را) بازی کردن، ایفا کردن، عمل کردن

To perform is to do something in front of people who watch.  
He will perform a song for the class.

## Pressure

فشار، زور، تراکم – تنگنا

Pressure is what you apply to make someone do something.  
They put pressure on him to change his mind.

## Probable

محتمل، باور کردنی، امر احتمالی، لابد

If something is probable, it is likely to happen.

It is probable that you will get a good grade if you study for the test.

## Public

عمومی، همگانی

If something is public, it is meant for everyone to use.

I went to the public park to play with my friends.

## Strike

زدن، ضربه زدن، کوفتن، کوبیدن، وارد کردن اصابت کردن

To strike someone or something is to hit them.

She struck the other girl in the face.

## Support

حمایت کردن، پشتیبانی کردن، یاری کردن، طرفداری کردن

To support something is to like it and help it be successful.

Everyone at work supports the new plan.

## Task

تکلیف، وظیفه، کاری که به عهده‌ی کسی گماشته شود.

A task is work that someone has to do.

Who has the task of building the brick wall?

## Term

اصطلاح، عبارت، واژه، کلام، گزاره

A term is a word for something.

Often use the term "oops" when I make a mistake.

## Unite

متحد کردن یا شدن، یکی کردن، همگام شدن، همبسته کردن یا شدن

To unite is to get together to do something.

If we unite, we can finish our project faster.

# Volume 1:

# Lesson 25

## Associate

به هم پیوستن، مربوط ساختن، مربوط کردن یا شدن، یکپارچه کردن

To associate means to connect something with a person or thing.  
Most people associate birthday parties with having fun.

## Environment

محیط، اطراف، بوم، دوروبر

The environment is the place where people work or live.  
Keeping our environment clean is important to our health.

## Factory

کارخانه، نمایندگی بازرگانی، مرکز تولید

A factory is a building where things are made or put together.  
We have only one factory in our town.

## Feature

مشخصه، ویژگی، جنبه مهم، خصیصه بارز،

A feature is an important part of something.  
The cell phone has many features.

## Instance

نمونه، مورد، مثال، مصداق، مورد

An instance is an example of something.  
I have never experienced an instance of hate. Have you?

## Involve

دست اندر کار کردن، مشغول کردن، درگیر شدن، گرفتار شدن، دچار کردن

To involve means to be actively taking part in something.  
The whole family was involved in playing the game.

## Medicine

دارو، دوا، پادزهر

Medicine is something you take to feel better or treat an illness.  
The doctor gave me medicine for my cold.

## Mix

مخلوط، معجون، آمیزه

A mix is different things put together.  
The green mix we made in science class spilled onto the table.

## Organize

سازمان‌دهی کردن، سازمان دادن، سامان دادن – تشکیل دادن، ترتیب دادن

To organize is to plan or get ready for an event.  
Make a list to help you organize the things you need.

## Period

دوره، روزگار، عصر، زمانه

A period is an amount of time when something happens.  
In one period in Europe, there were many knights.

## Populate

ساکن شدن در، دارای جمعیت کردن، مسکون کردن، اشغال کردن

If people populate an area, they live there.  
Billions of people populate the Earth.

## Produce

تولید کردن، عمل آوردن، فراوری کردن، به وجود آوردن، ایجاد کردن

To produce something is to make or grow it.  
This tree produces apples every year.

## Range

گستره، وسعت، مجموعه، دسته

A range is a number or a set of similar things.  
I saw a range of cars to choose from.



## Recognize

(از طریق یادآوری) شناختن، تشخیص دادن، بازشناختن

To recognize something is to know it because you have seen it before.  
I recognized an old friend from many years ago.

## Regular

(اتفاق افتادن به صورت) منظم و همیشگی، مرتب، دائمی، معمولی

If something is regular, it happens often and in equal amounts of time.  
Our regular lunch time is around noon.

## Sign

نشان، علامت، نماد، نشانه

A sign is a notice giving information, directions, a warning, etc.  
The sign indicated that today would be a bad day.

## Tip

نوک، رأس، سر، تیزی نوک چیزی، سر قلم

A tip is a pointed end of something.  
The tip of his pen was very sharp.

## Tradition

رسم، سنت، عقیده موروثی، گذشته مان

A tradition is something people have been doing for a long time.  
Marriage is a tradition all over the world.

## Trash

زباله، آشغال، خس و خاشاک، خاکروبه

Trash is waste material or unwanted or worthless things.  
Please take out the trash; it smells bad.

## Wide

عریض، پهن، پر پهناء، گسترده، گشاد، فراخ

If something is wide, it is large from side to side.  
The door was as wide as my arms.

## Volume 1:

# Lesson 26

### Advice

پند، اندرز، نصیحت

Advice is an opinion about what to do.

I don't know how to study for my exams. Can you give me some advice?

### Along

در امتداد، در راستای، در طول، موازات، سرتاسر

Along means to move from one part of a road, river, etc. to another.

Walk along this tunnel for ten minutes, and you'll see a door on the left.

### Attention

توجه، دقت، حواس جمعی – جهت توجه

Attention is the notice, thought, or consideration of someone.

His work got the attention of two of his coworkers.

### Attract

جذب کردن، جلب کردن، مجذوب ساختن، جلب توجه کردن

To attract means to make a person or thing come closer or be interested.

The magnet attracted the metal.

### Climb

بالا رفتن، صعود کردن

To climb means to use your hands and feet to go up on something.

The girls climbed to the top of the mountain.

### Drop

افتادن، به زیر آمدن، سقوط کردن

To drop is to fall or allow something to fall.

A small amount of water dropped from the bottle.

## Final

آخرین، پایانی، نهایی، غایی

If something is final, it is the last part.

In the final part of the film, the man and the woman got married.

## Further

دورتر (مسافت یا زمان)، فراتر – بیشتر، اضافی – بیش (از این)

Further is used to say something is from a distance or time.

The escalator is further along than I thought.

## Imply

به‌طور سربسته گفتن، (به‌طور ضمنی یا تلویحی) معنی دادن، رساندن

To imply something is to suggest it without saying it.

The man implied that he wanted the job, but he didn't say so.

## Maintain

حفظ کردن، در حالت فعلی نگه‌داشتن، نگهداری کردن، ادامه دادن

To maintain means to make something stay the same.

The balls maintain constant movement.

## Neither

(با: nor) نه این نه آن، نه ... نه ...، (از دوتا) هیچ کدام، هیچ یک

You use neither to connect two negative statements.

Neither the pass on the left nor the pass on the right will lead us home.

## Otherwise

وگرنه، درغیراینصورت، غیرازاین، جز این، از جهات دیگر، طور دیگر

Otherwise means different or in another way.

It's good to stay active; otherwise, you'll gain weight.

## Physical

(در برابر: فکری یا روحی) جسمانی، بدنی، جسمی

If something is physical, it is related to your body and not your mind.

Biking is good for your physical health.

## Prove

اثبات کردن، ثابت کردن

To prove something is to show that it is true.  
My teacher proved the answer on the board.

## React

واکنش نشان دادن، واکنش کردن، عکس العمل نشان دادن

To react is to act in a certain way because of something that happened.  
James reacted badly to the news.

## Ride

راندن، سوارکاری کردن، سوارشدن

To ride something is to travel on it. You can ride an animal, a bike, etc.  
I will ride a rollercoaster for the first time today.

## Situated

قرار گرفته، واقع، در وضعیت خاص

If something is situated somewhere, it is in that place.  
The white board is situated between the two men.

## Society

اجتماع، جامعه، نظام اجتماعی

Society is people and the way that they live.  
Society expects people to be good and honest.

## Standard

معیار، استاندارد، شاخص – معتبر، ارزش دار، حد مطلوب

A standard is what people consider normal or good.  
This older model TV is below our store's standards.

## Suggest

پیشنهاد کردن، توصیه کردن، نظر دادن

To suggest something means to give an idea or plan about it.  
He suggested that we go to see his boss.

# Lesson 27

## Actually

در عمل، عملاً، در حقیقت، درواقع

Actually means in fact or really.

My dad looks a little mean, but actually he's very kind.

## Bite

گاز گرفتن، دندان گرفتن، نیش زدن

Bite is the act of using your teeth to cut and tear into something.

The boy took a big bite out of his hamburger.

## Coast

ساحل، کرانه، کناره، دریاکنار

The coast is the land by an ocean.

I stayed on the southern coast of Australia.

## Deal

بده و بستان، دادوستد، معامله

A deal is an agreement that you have with another person.

I made a deal with the other company to give us some money.

## Desert

بیابان، دشت، صحرا، سرزمین بی آب و علف، هامون، لوت، کویر

The desert is an area of land without many plants or water.

Not many plants grow in the desert.

## Earthquake

زلزله، زمین لرزه، بومهن

An earthquake is a shaking movement of the ground.

The building shook during the earthquake.

## Effective

مؤثر، نتیجه‌بخش، ثمربخش، به‌دردبخور، رضایت‌بخش

If something is effective, it works well.

Swimming is an effective way to stay healthy.

## Examine

بررسی کردن، واریسی کردن، معاینه کردن، سنجیدن، آزمودن

To examine something is to look at it carefully.

The doctor examined my eyes today.

## False

غلط، اشتباه، نادرست، دروغی، کاذب

If something is false, it is not correct.

If you think the answer is false, press the red button.

## Gift

هدیه، پیشکش، سوغات، ارمغان، کادو

A gift is something you give someone.

Dave received many gifts for Christmas.

## Hunger

گرسنگی، اشتها

Hunger is the feeling that you get when you need to eat.

After playing all day long, he was filled with hunger.

## Imagine

تصور کردن، خیال کردن، حدس زدن، پنداشتن

To imagine something is to think of it in your mind.

Sally imagined herself winning lots of money.

## Journey

سیاحت، مسافرت، سفر (دورودراز)

A journey is a long trip.

I went on a journey across the country with my parents.

## Puzzle

جورچین، معما، چیستان، جدول معما، لُغز، پازل - معضل

A puzzle is something that is hard to understand.  
The question was a puzzle to him.

## Quite

کاملاً، صد درصد، به کلی، بی گمان، تا اندازه‌ی خیلی زیادی

Quite is used to say that something is complete or very much.  
I think typing on a keyboard is quite easy.

## Rather

ترجیحاً، بیشتر، نسبتاً، با میل بیشتری،

Rather is used when you want to do one thing but not the other.  
I would rather have the red one than the blue one.

## Specific

مشخص، واضح، دقیق، صحیح

If something is specific, it is precise or exact.  
Please choose a specific place on the map.

## Tour

گردش، تور، سفر سیاحتی که از مکان‌های زیادی بازدید می‌شود

A tour is a short trip in which you see many sights.  
I took a tour of Asia and Europe.

## Trip

سفر، مسافرت

A trip is a journey to a certain place.  
Ken took a trip to the city yesterday.

## Value

ارزش، بها، قیمت، ارج

If something has value, it is worth a lot of money.  
Matthew found a treasure of very high value.

## Volume 1:

# Lesson 28

### Band

گروه، دسته، باند، دسته نوازندگان

A band is a group of people who play music.

My brother is in a rock band.

### Barely

آشکارا - به سختی (اندازه می شود، راه می رود، می شنود، می فهمد و ...)، دقیق

Barely means by the smallest amount, almost not.

I barely had enough money to pay for my bus ticket.

### Boring

خسته کننده، ملالت آور، کدورت انگیز، دل زننده

If something is boring, it is not fun.

I think the Internet is boring.

### Cancel

لغو کردن، باطل کردن، فسخ کردن

To cancel means to decide that an event or a request will not happen.

She cancelled the rest of her plans because of the rain.

### driveway

راه اختصاصی، راه خصوصی که به خانه شخصی منتهی می شود.

A driveway is a short private road that leads to a person's home.

The long driveway led us to their new house.

### Garbage

زباله، آشغال، فضولات، چیز بی ارزش

Garbage is waste material like unwanted or spoiled food, bottles, paper, etc.

The boy cleaned up the garbage around his house.



## Instrument

(به‌ویژه برای کارهای حساس، علمی، هنری) وسیله، آلت، دستگاه

An instrument is something designed to do a certain task like music.  
My favorite musical instrument is the piano.

## List

فهرست، لیست، صورت، سیاهه

A list is a record of information printed with an item on each line.  
My mom makes a list of groceries to buy.

## Magic

شعبده‌بازی، تردستی، چشم‌بندی، جادوگری سحر

Magic is the power to do impossible things.  
The magician used magic to pull a rabbit out of his hat.

## Message

پیام، پیغام

A message is a set of words that you send to someone.  
I left a message for you in the envelope.

## Notice

توجه کردن به، مشاهده کردن، دریافتن، موردتوجه قرار دادن

To notice something is to see it for the first time.  
Did you notice the view?

## Own

مالک بودن، داشتن، دارا بودن، صاحب (چیزی) بودن

To own something means to have it. That thing belongs to you.  
My grandfather owns that house.

## Predict

پیش‌بینی کردن، پیشگویی کردن

To predict something is to say that it will happen.  
She predicted that I would get married next year.

## Professor

استاد، پرفسور، معلم دبیرستان یا دانشکده

A professor is a person who teaches in college.  
Mike's science professor knows a lot about physics.

## Rush

شتافتن، (با سرعت، یا عجله) انجام دادن، حرکت کردن، رفتن، آمدن

To rush is to go somewhere or do something very quickly.  
Nancy rushed to finish her homework.

## Schedule

برنامه زمان‌بندی‌شده، جدول زمانی، برنامه، زمان‌بندی

A schedule is a plan that tells you when to do things.  
What is your class schedule for today?

## Share

مشترکاً استفاده کردن (از چیزی) شریک کردن، تقسیم کردن

To share something is to give some of it to another person.  
Jimmy shared his apple with me.

## Stage

صحنه نمایش، پرده گاه، سن، سکو

A stage is a place where actors or musicians act or sing.  
A large screen was on the stage.

## Storm

توفان (طوفان)، بارش شدید (برق یا یاران یا تگرگ) بوران، رگبار

A storm is very bad weather. There is a lot of rain or snow.  
Did that storm wake you up last night?

## Within

در داخل، در توی، درون

You use within to say that something is inside another thing.  
Within the box, there was a pizza.

# Lesson 29

## Advertise

آگهی دادن، تبلیغ تجاری کردن

To advertise is to tell people about something on TV, radio, etc.  
They used a rabbit to help them advertise their product.

## Assign

وظیفه تعیین کردن، تخصیص دادن، تعیین کردن، واگذار کردن

To assign something to someone is to tell them to do it.  
I assigned the worker an important task.

## Audience

حضور، شنودگان، گردآمدگان، بینندگان، تماشاگران، مستمعین

An audience is a group of people who watch something together.  
There was a large audience at the game.

## Breakfast

صبحانه، ناشتایی، چاشت

Breakfast is the first meal of the day.  
I eat breakfast at 8.00 every morning.

## Competition

رقابت، مسابقه

A competition is a contest to see who is the best at something.  
He won the running competition over the weekend.

## Cool

خنک (سردی خوشایند)، چاییده

If the weather is cool, it is a little bit cold.  
The weather is cool in the fall.

## Gain

به دست آوردن، کسب کردن، نائل شدن

If you gain something, you get more of it.  
I gained some weight over the summer.

## Importance

اهمیت، مهم بودن

Importance means the quality or condition of being needed or valued.  
VIPs are people of great importance.

## Knowledge

دانش، معلومات، شناخت، شناسایی، معرفت، اطلاع، آگاهی

Knowledge is information that you have about something.  
A music teacher should have good knowledge of music.

## Major

برتر، بزرگ‌تر، والاتر، بزرگ، کلان

If something is major, it is big or important.  
I have a major problem. My boss wants me to redo my project!

## Mean

پست‌فطرت، بدجنس، خبیث، شرور، فرومایه، بدسگال

Mean describes someone who is unkind or cruel.  
My coworker is a very mean person. He gets angry very quickly.

## Prefer

ترجیح دادن، (بیشتر) پسند کردن، بیشتر خواستن

If you prefer something, you want it more than something else.  
I Prefer to take the path that will lead me to a bright future.

## President

رئیس‌جمهور – رئیس، رئیس‌کل

A president is the leader of a country.  
The president of our country made an important announcement.

## Progress

پیشرفت، ترقی، پیشروی

Progress is the act of getting closer to doing or finishing something.  
Our company made financial progress this year.

## Respect

احترام، عزت، گرامیداشت

Respect is a good opinion of someone because they are good.  
I have great respect for firemen.

## Rich

ثروتمند، دارا، پولدار، توانگر، متمول

If you are rich, you have a lot of money.  
He's rich. He can buy anything he wants.

## Skill

مهارت، چیره‌دستی، زبردستی، توانایی

A skill is the knowledge and ability that allows you to do something well.  
A snowboarder must have the right skills to do well.

## Somehow

هر طوری شده، به طریقی، یک‌جوری، به نحوی، به گونه‌ای، از طریقی

Somehow means in a way or by some means which is not known.  
He somehow had to find a way to reach the life preserver.

## Strength

نیرو، زور، قوت، قوه، توانایی، دوام، استحکام

Strength is the physical power that you have.  
Exercising will increase your strength and give you more power.

## Vote

رای دادن، نظر یا خواسته‌ی خود را بیان کردن

To vote is to officially choose between two or more things.  
I voted for Billy to be our class president.

# Lesson 30

## Above

در بالا، بالاسر، طبقه‌ی بالا، بالاتر، در بخش فوقانی

If something is above, it is at a higher level than something else.

He straightened the sign that was above the crowd.

## Ahead

پیش، جلو، به‌سوی جلو، به جلو

If something is ahead of something else, it is in front of it.

The blue car drove on ahead of us.

## Amount

مقدار، میزان، اندازه، تعداد

An amount is how much there is of something.

Can I use my card to pay for the entire amount?

## Belief

اعتقاد، باور، عقیده

A belief is a strong feeling that something is correct or true.

A preacher or priest should have a strong belief in God.

## Center

مرکز، میان، وسط، کانون

The center of something is the middle of it.

The center of a dart board is the most important spot.

## Common

عادی، رایج، روزمره

If something is common, it happens often or there is much of it.

It is common for snow to fall in the winter.

## Cost

بها، قیمت، هزینه

To cost is to require expenditure or payment.  
These designer shoes cost more than the regular ones.

## Demonstrate

(از راه آزمایش و استدلال) اثبات کردن، شرح دادن، نشان دادن

To demonstrate something is to show how it is done.  
She demonstrated her plan to her coworkers.

## Different

متفاوت، متمایز، ناهمسان، نابرابر، گوناگون، مختلف

Different describes someone or something that is not the same as others.  
Each of my sisters has a different hair style from one another.

## Evidence

گواه، شاهد، مدرک

Evidence is a fact or thing that you use to prove something.  
He used the pictures as evidence that UFOs are real.

## Honesty

راست کاری، درستکاری، صداقت، دست و دل پاکی

Honesty means the quality of being truthful or honest.  
A courtroom should be a place of honesty.

## Idiom

اصطلاح

An idiom is a phrase with a meaning different from its words.  
The idiom "when pigs fly" means that something will never happen.

## Independent

مستقل، ناپسته، خودمختار، خودکفا، متکی به خود

If something is independent, it is not controlled by something else.  
She chose to live an independent life in the country.

## Inside

درون، داخل، قسمت داخلی،

Inside means the inner part, space or side of something.  
The inside of the box was empty.

## Master

استاد، ماهر، خبره، چیره‌دست

A master is a person who is very good at something.  
My brother is a master of taekwondo.

## Memory

خاطره، یادبود، در یاد، در خاطره

A memory is something you remember.  
The memory of my first time in the city will always be the best.

## Proper

مناسب، شایسته، درخور، زیبنده،

If something is proper, it is right.  
It is not proper to throw your garbage on the road.

## Scan

(دقیقاً) بررسی کردن، (موشکافانه) نگاه کردن

To scan something is to look at it very carefully.  
You must scan each person closely.

## Section

بخش، قسمت، جزء

A section is a part of something larger.  
The green section of the graph is the most important part.

## Surface

رویه، پوسته، سطح، ظاهر بیرونی

The surface of something is the top part or outside of it.  
The surface of the moon is very rough.